

جلسه‌ی ۱۱۰ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۱۲ دی ۹۸

فهرست مطالب

۳	مقدمه.....
۳	۱- ماهیت هسته‌ای بودن دین و قابلیت بارور شدنش.....
۳	۱-۱- مثال اول؛ بارور شدن مفهوم عصمت ائمه ^{علیهم‌السلام} در طول زمان.....
۴	۱-۲- مثال دوم؛ بارور شدن تئوری ولایت فقیه در دهه‌های اخیر.....
۵	۱-۳- مثال سوم؛ اضافه شدن تدریجی احکام در دوران رسالت حضرت رسول ^{صلی‌الله‌علیه‌وآله}
۵	۲- حکمت و فطرت.....
۵	۲-۱- توصیه به حکمت و فطرت در فضای مکه (پیش از تشکیل حکومت اسلامی).....
۷	۲-۲- شکوفا شدن فطرت، با تشکیل حکومت اسلامی.....
۸	۳- وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ.....
۸	۳-۱- فطری بودن معارف انقلاب‌های ابراهیمی.....
۸	۳-۲- روش ابراهیم (مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ)، رسیدن توحید تا لبه حاکمیت و اعلان برائت.....
۸	۳-۲-۱- روح حج؛ بیعت با امام برای اعلان برائت و تشکیل حکومت.....
۹	۳-۲-۲- تفاوت حج مقبول و حق صحیح در بیعت یا عدم بیعت با امام.....
۱۰	۳-۲-۳- مؤمن انقلابی؛ نتیجه تربیت قرآنی.....
۱۱	۳-۳- سَفِهَ نَفْسَهُ.....
۱۱	۳-۳-۱- سَفِهَ نَفْسَهُ؛ یعنی تلقین تحمیق.....
۱۲	۳-۳-۲- کلمه «سفیه» در مقابل «رشید».....
۱۲	۳-۳-۳- رشد یافتگی در آیات قرآن.....
۱۲	۳-۳-۱- اعلان برائت، علامت رشد ابراهیم ^{علیه‌السلام}
۱۴	۳-۳-۲- زینت یافتن ایمان و مکروه بودن کفر و فسوق و عصیان، علامت رشد یافتگی.....

آیه اصلی: ۱۲۹ و ۱۳۰ بقره

سایر آیات: اسراء: ۲۳ تا ۳۹ / انبیاء: ۵۱ تا ۶۰ / حجرات: ۶ و ۷

موضوعات اصلی: حکمت، فطرت

موضوعات فرعی: هسته‌ای بودن دین، عصمت ائمه، ولایت فقیه، انقلاب ابراهیمی، تمدن غرب، بت پرستی، تلقین، حج، سفیه، رشد.

(بقره: ۱۲۹) رَبَّنَا وَأَنْبِئْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛
(بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛

مقدمه

[۲] بحثی مطرح کردیم تحت عنوان **حکمت**، درونیات و **فطریات**. اگر کسی بخواهد به دین رو کند باید به همان فطریاتش رو کند. قرآن می گوید: (روم: ۳۰) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...؛ به هر جهت این فطرت یک چیزی است که برهان هم نیست. برعکس اینکه می گویند برهان فطرت، فطرت برهان نیست؛ چون یک چیز درونی است. مثلاً اینکه من دردم می آید که برهان ندارد، یک فهم درونی است و خدا این را در انسان کار گذاشته. مادامی که به این فهمش اهمیت ندهد، هیچ پیغمبری به درد او نمی خورد. پیغمبران هم کارشان این است که بیایند این گرد و غبار را از روی فطرت او بردارند که او این چیزی را که باید بگیرد، بگیرد.

۱- ماهیت هسته‌ای بودن دین و قابلیت بارور شدنش

[۴] در بحث **حکمت** آیات متعددی داریم که به آن‌ها نمی‌خواهم اشاره کنم، بلکه به یک نکته می‌خواهم اشاره کنم که شاید نکته مهمی باشد و آن این است که دین و روال انبیاء همین جوری که جلو می‌آید، دارد بارور می‌شود. یعنی مثلاً خود پیغمبر خدا وقتی در مکه مبعوث شد، آن مینیموم اعتقاداتی که مردم باید می‌داشتند این بود که توحید هست و اینکه پیغمبر، پیغمبر خداست. اگر کسی با همین دست اعتقادات به رحمت خدا می‌رفت و می‌مرد، مستوجب رحمت بود و بهشت. همین جوری که دین جلو آمد مثل یک هسته‌ای که دارد بارور می‌شود و دست و پای درخت از این هسته بیرون می‌زند، هی دارد یک چیزهایی به آن اضافه می‌شود که وقتی اضافه شد، نمی‌توانید منکر شوید. یعنی این هم می‌شود جزء دین! مثل یک درختی که دارد بزرگ می‌شود، تا شاخه درنیاورده می‌توانید بگویید این شاخه ندارد ولی وقتی شاخه‌اش درآمد نمی‌توانید بگویید: "این از اول شاخه نداشت و الان هم این شاخه در این درخت، اضافی است." نه! این درخت، دیگر شاخه دارد! وقتی که بزرگ‌تر می‌شود، شاخه‌های فرعی هم دارد و وقتی میوه می‌دهد، میوه هم دارد. یعنی همین جوری دین در حال بارور شدن است. دین یک بسته‌ای نیست که دست به دست انتقال پیدا کرده. ماهیت دین این نیست. دین یک هسته است که هی دارد بارور می‌شود.

۱-۱- مثال اول؛ بارور شدن مفهوم عصمت ائمه علیهم السلام در طول زمان

[۶] مثال دیگر: در زمان اهل بیت علیهم السلام تقریباً دو درصد از مردم هم قائل به عصمت اهل بیت علیهم السلام نبودند. اصلاً کسی این حرف‌ها را متوجه نبود راجع به اهل بیت علیهم السلام. اهل بیت علیهم السلام به عنوان علمای ابرار مطرح بودند. اینکه اهل بیت علیهم السلام آدم‌های فوق‌العاده‌ای بودند تا اینکه هرچه جلوتر آمده، این قرائن و روایت کنار هم قرار گرفته و با حیرت فهمیده‌اند که اهل بیت علیهم السلام معصومند! شما نمی‌توانید بگویید "اگر مردم آن زمان قبول نداشتند که اهل بیت علیهم السلام معصوم‌اند پس الان هم این در دین نیست! باید قبلی‌ها هم قبول می‌داشتند تا الان جزء دین باشد." نه! اینطور نیست! این بُعد دین دارد خودش را نشان می‌دهد. تازه برگشته‌اند و نگاه کرده‌اند از طریق روایات و قرآن را نگاه کردند و با حیرت دیدند، بحث تعلیم اسماء و همه این بحث‌ها شأن انسان کامل است. اصلاً اینکه زمین بدون

حجت نمی‌تواند باشد، یعنی یک انسانی وجود داشته باشد که قائمه‌ی زمین است. بعداً رفته رفته این‌ها شده معارف و گرنه اینجور نیست که معارف مثل یک بسته پستی دست به دست بشود!

[۸] حالا آیا همه آنچه امروز به دست ما رسیده، جزء معارف بی بربرگرد است؟ نه! چنین خط قرمزی ما نداریم. مثلاً امروزه گروه زیادی قائلند به اینکه داستان معروف نوم‌النبی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز صبحشان قضا شد، این نمی‌شود؛ در حالی که خیلی از علما حتی آقا می‌گویند می‌شود. تقصیر بلال بوده که قرار بوده بیدار کند و بعد از غزوه خیبر بیدار نکرده و همه هم خوابشان برده. این هم شأن دنیوی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است دیگر! بالاخره خسته و کوفته بعد از فتح خیبر آمده‌اند جایی خوابیده‌اند و بلال را هم گذاشته‌اند که بیدار کند ولی خود بلال هم خوابیده و بعد هم آفتاب زده بیدار شده‌اند و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از بلال می‌پرسند که چرا این جوری شد؟ او هم با اعتماد به نفس کامل می‌گوید: خدایی که تو را خواب کرد همان خدا مرا هم خواب کرد. بعد هم حضرت بلند می‌شوند و کمی از آن مکان فاصله می‌گیرند و بعد نماز می‌خوانند. حضرت آقا قائلند که این نوم‌النبی (که پیغمبر خوابیدند و نماز صبحشان قضا شده باشد) هیچ اشکالی ندارد. ممکن است یک عده امروز بگویند: اصلاً چنین چیزی ممکن نیست و یک عده هم بگویند: ممکن است.

۱-۲- مثال دوم؛ بارور شدن تئوری ولایت فقیه در دهه‌های اخیر

[۱۰] من قبول دارم که آنچه به دست ما رسیده لزوماً مطابق با واقع نیست، ولی فی‌الجمله این هست که معارف دین در حال گسترش است. مثلاً تئوری **ولایت فقیه** به این سبک شاید محصول ۳۰-۴۰-۵۰ سال اخیر است. قبلاً یکسری امور حسبیه که ولایت در مورد مجانین و صبیان و ... بوده را به عهده گرفته، ولی این نوع از ولایت که بیاید حکومت را به عهده بگیرد و حکومت تشکیل بدهد، خیلی در منابع ما قبلاً دیده نمی‌شد. یک دلیل آن این بود که اصلاً کسی چنین چیزی را تصور نمی‌کرد؛ مثل اینکه شما تصور نمی‌کنید که بتوانید بال بزیند و بالا بروید، همین‌طور در علما کسی تصور نمی‌کرد یک حکومت اسلامی می‌شود تشکیل داد. برای همین کسی هم در این زمینه قلم نمی‌زد.

[۱۲] حالا امروز یک میوه‌ای بالا آمده به نام حکومت دینی - فعلاً کاری به بحث اشکالات آن نداریم - وقتی مطرح شده، دیگر این اندیشه درست نیست که "قبلاً چون نبوده، پس الان هم یک چیز من درآوردی است!" نه! امروزه تازه می‌روید آیات و روایات را می‌بینید و تازه می‌فهمید که انگار یک چیزی کاشته‌اند و بزرگ شده و یک جایی میوه داده و حالا دیگر نمی‌توانید منکر شوید! و بگویید: "چون قبلاً علما نمی‌گفتند و نبوده، حالا این یک چیز من درآوردی است و می‌توانیم منکر شویم." بلکه حالا برمی‌گردیم و منابع را یک دور دیگر نگاه می‌کنیم و می‌بینیم یک چنین میوه‌ای وجود دارد.

[۱۴] می‌خواهم بگویم: این اندیشه درست نیست؛ چون دین در حال بارور شدن است و معارف آن خرده خرده دارد خودش را نشان می‌دهد. وقتی که رسید به فلان شاخه و فلان میوه، شما نمی‌توانید بگویید متعلق به این درخت نیست! و بگویید: چون نبوده پس نیست! این تفکر «چون نبوده پس نیست» متعلق به این ذهنیت است که «دین یک بسته‌ای است که دارد انتقال پیدا می‌کند.» نه! اینطوری نیست؛ ممکن است یک چیزهایی نبوده؛ اصلاً جزء باورها نبوده؛ که مثلاً باور داشته باشند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا امام صادق علیه‌السلام معصوم است. اصلاً کسی در شیعه

چنین باوری نداشته جز او حده‌ای از آدم‌ها مثل سلمان شاید چنین باوری داشته‌اند. یک کسی مثل سلمان باور داشت که امیرالمؤمنین علیه‌السلام صاحب اسم اعظم است و معصوم است و دارای مقامات است.^۱ بقیه فکر می‌کردند این آدم خوب و جنگجو و عالمی است. آیا امروزه هم می‌توانیم بگوییم که ما قائل می‌شویم به همان چیزی که مقداد و... ایمان داشتند و ما هم همین جوری ایمان داشته باشیم؟! نه! دیگر آن‌گونه که آن‌ها ایمان آوردند، از ما قبول نیست. یا وقتی ما رسیدیم به میوه حکومت دینی و برمی‌گردیم منابع را نگاه می‌کنیم و می‌بینیم در منابع - قرآن و روایات - هم هست، بگوییم: "نه دیگر، ما به سبک علمای ۲۰۰ سال پیش دین را قبول می‌کنیم! ۲۰۰ سال پیش چی گفتند؟ این‌ها را نگفته بودند پس ما هم همان‌ها را قبول می‌کنیم."

۱-۳- مثال سوم؛ اضافه شدن تدریجی احکام در دوران رسالت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله

[۱۳] در دوره خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه گفتند همین معارف فطری می‌شود دین. بعد که مدینه رفتند به آن نماز اضافه شده، روزه اضافه شده، حج و زکات به آن اضافه شده؛ یعنی گویا بارور شده و دیگر این است که می‌شود دین. اگر کسی بگوید: "بالاخره ما در مکه قرار بود فقط بگوییم توحید و اینکه تو پیغمبر هستی و حالا آمدی هی داری به آن اضافه می‌کنی، این که دیگر دین نیست که! ما به همان‌ها ایمان آوردیم و این‌ها اضافی است!" از او پذیرفته شده نیست.

۲- حکمت و فطرت

۲-۱- توصیه به حکمت و فطرت در فضای مکه (پیش از تشکیل حکومت اسلامی)

[۱۶] در آیات سوره اسراء همان معارفی است که به صورت فطری تحت عنوان **حکمت** دارد در مکه گفته می‌شود، ولی وقتی همین آیات در مدینه می‌رود، اصلاً سبک آن یک جور دیگر است! دیگر نمی‌گوید: لطفاً قتل نکنید! در قتل اسراف نکنید! نه! در آنجا دیگر حکومت تشکیل شده است و دیگر بحث اینکه در قتل اسراف نکنید نیست. یک موقع هنوز حکومت تشکیل نشده، اصلاً متولی چیزی نیست لذا موقع درگیری قبائل می‌گوید: "موقع درگیری در قتل اسراف نکنید!" اما وقتی حکومت تشکیل شده، طرف را می‌گیرند و چوب در آستینش می‌کنند، اگر بخواهد قتل کند. دیگر بحث (اسراء: ۳۳)... **فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ**... نیست. دیگر هم جهنم دارد و هم قصاص.

[۱۷] باز این معارف فطری قابل تأمل است که همین مقدار معارفی که انسان به جهت فطری دارد، اگر همین را نگه دارد، آماده پذیرش شرایع می‌شود. وقتی کسی دین ندارد، شریعت برایش فایده ندارد. باید فرد دین داشته باشد تا شریعت داشته باشد. کسی که معارف فطری دین را ندارد و دارد با شریعت زندگی می‌کند، این نمی‌شود!

این آیات بر پایه حکمت است. از آیه ۲۳ اسراء دارد:

(اسراء: ۲۳) **وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا**؛ (اسراء: ۲۴) **وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا**؛ (اسراء: ۲۵) **رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا**

۱. که اتفاقاً در جریان درگیری سقیفه و دفاع از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شاید همین باورش داشت خفتش را می‌گرفت؛ یعنی یک مقداری در دلش یک باورهایی سست شد. با خودش گفت: "این که اسم اعظم دارد چرا خودش از خودش دفاع نمی‌کند؟!" یعنی به واسطه یک باور خیلی عمیقی که داشت، یک حدی هم زیر پایش داشت شل می‌شد!

فِي نَفْسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا؛ (اسراء: ۲۶) وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ نَبْذِيرًا؛ (اسراء: ۲۷) إِنْ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا؛ (اسراء: ۲۸) وَإِمَّا تَعْرِضْنَ عَنْهُمْ اِبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيِّسُورًا؛ (اسراء: ۲۹) وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا؛ (اسراء: ۳۰) إِنْ رَبِّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛ (اسراء: ۳۱) وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَ خَطِيئًا كَبِيرًا؛ (اسراء: ۳۲) وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا؛ (اسراء: ۳۳) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا؛ (اسراء: ۳۴) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ (اسراء: ۳۵) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ (اسراء: ۳۶) وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ (اسراء: ۳۷) وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا؛ (اسراء: ۳۸) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا؛ (اسراء: ۳۹) ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ...؛

[۱۸] (اسراء: ۲۳) وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... عبودیت غیر خدا نکنید و احسان به والدین کنید؛ ... إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا؛ اگر به سالخوردهگی رسیدند آن‌ها را نران و قول کریمانه و نرم و شایسته نسبت به پدر و مادر داشته باش؛ یعنی کسی که نسبت به پدر و مادرش حالیش نیست که چکار بکند، این معارف فطری دینی‌اش را دارد از دست می‌دهد. (اسراء: ۲۴) وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا؛^۲ این بال‌های رحمت را بگستران. (اسراء: ۲۵) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نَفْسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا؛ خدا به آنچه در جان‌های شماست داناست. اگر صالح باشید خدا توبه کسانی را که برمی‌گردند می‌پذیرد. (اسراء: ۲۶) وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ... حق ذالقربی را بدهید (یک کاری کنید که این‌ها فطری دربیاید) بالاخره فامیل‌هایتان مشکل دارند و آدم هوای آن‌ها را دارد. ...وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ... کسانی که مسکین هستند و کسانی که در راه مانده‌اند... وَلَا تَبْذُرْ نَبْذِيرًا؛ اسراف نکنید. (اسراء: ۲۷) إِنْ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا؛^۳ تباذیر نکنید. (اسراء: ۲۸) وَإِمَّا تَعْرِضْنَ عَنْهُمْ اِبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيِّسُورًا؛ اگر به خاطر نداشتن از آن‌ها اعراض کردی، لااقل یک حرف خوشایند بزن! ابروگشاده باش چو دست گشاده نیست! لاق بدی نکن! تندی نکن! (اسراء: ۲۹) وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا؛ این جوری نباشد که همه‌اش دستت به گردن باشد و چیزی ندهی! (اسراء: ۳۰) إِنْ رَبِّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛ (اسراء: ۳۱) وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ...؛ فرزندانان را از ترس مرگ نکشید. کسانی که بچه‌دار نمی‌شوند از ترس اینکه چه کسی روزیشان را می‌دهد؟! خدا روزیشان را می‌دهد. ..نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ... ما روزی آن‌ها و شما را می‌دهیم. ... إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَ خَطِيئًا كَبِيرًا؛ این گناه بزرگی است. (اسراء: ۳۲) وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَا...؛ اصلاً نزدیک این گناه نشوید.^۴ (اسراء: ۳۳) ...إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا؛ این کار کار زشتی است. (اسراء: ۳۳) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ... قتل نفسی را نکنید که خدا حرام کرده است. ...وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ

۲. و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا! آنان را به پاس آنکه مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده.

۳. بی تردید اسراف کنندگان و ولخرجان، برادران شیاطین اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.

۴. اصلاً بحث شلاق و این‌ها هم نیست. چرا؟ چون این جا مکه است؛ یعنی هنوز کار حکومت دست اسلام نیامده، ولی وقتی کار دستش بیاید می‌گوید: (نور: ۲) الرَّأْيِيَّةُ وَالرَّزَائِيَّةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...؛ بگیرش صد ضربه شلاق بزن! دیگر اینجا قوانین اجتماعی دارد و این طور نیست که همه‌اش براساس گل و بلبل جامعه را اداره کنیم. بله! یک موقع در شرایط مکه هستیم، توصیه‌های اخلاقی می‌کنیم، ولی یک موقع در مدینه هستیم، فقط توصیه‌های اخلاقی نمی‌کنیم. اینجا دیگر بحث جنگ و جبهه و جهاد و بگیر و ببند و و شلاق و فتنه می‌شود.

سُلْطَانًا... کسی که مظلوم کشته شده باشد برای «ولی» او سلطنتی هست. ...فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ... در کشت و کشتار اسراف نکنید. ...إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا؛ کسی که کشته می‌شود از جانب خداوند کمک می‌شود. (اسراء: ۳۴) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ... دست به مال یتیم نزن! ^۵ (اسراء: ۳۴) ...إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ عهد را نگه دارید، عهد زیر سؤال است. کسی که پیمان می‌بندد، باید به آن عمل کند. پیمان زیر سؤال است. (اسراء: ۳۵) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ... وقتی ترازو می‌کشید، کیل را درست بکشید. ...وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ با ترازوی صحیح وزن کنید. (اسراء: ۳۶) وَلَا تَفْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ... دنبال چیزی که نمی‌دانید نروید؛ مثل این کسانی که خبرها را در شبکه های مجازی فوروارد می‌کنند و فکر می‌کنند همین است و همین را باور می‌کنند و همین را می‌گویند. ...إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ فردای قیامت زیرسؤال می‌رود اینکه چه دیده؟ چه فکر کرده؟ چه شنیده؟

[۲۴] (اسراء: ۳۷) وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْغِيَ الْجِبَالَ طُولًا؛ با تبختر روی زمین راه نروید. با قدم‌هایت نمی‌توانی زمین را بشکافی و از کوه‌ها بالا بزنی! بالاخره تو یک بنده ضعیف و ذلیل هستی، یک مقدار آرام و متواضعانه راه برو! برای مردم قیافه نگیر! با تبختر راه نرو! در روایات داریم که «سر آستین‌ها را کوتاه کنید». قبلاً سرآستین‌های بلند علامت تبختر بوده. یک ماشین خیلی خوب سوار نشو! ماشینی را که مردم سوار می‌شوند سوار بشو! توی دل مردم گرد و خاک می‌کنی که چه؟ در زمین، متمایز مَشی نکن! عادی و ساده راه برو! هرچقدر هم که داری. داری که داری! (اسراء: ۳۸) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا؛ این گناهش نزد خدا ناپسند است؛ یعنی این‌ها چیزهایی است که خدا دوست ندارد. این مدل حرف زدن مکی است.

[۲۶] بعد هم می‌گوید: (اسراء: ۳۹) ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ... این‌هایی که ما گفتیم از **حکمت** گفتیم. این‌ها از قبیل (بقره: ۱۵۱) ...مَا لِمَ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ؛ نیست، بلکه شما خودت داری و فطری هم هست. خودت می‌فهمی. الان هم مکه است و ما داریم این جور می‌گوییم. بعداً هم این قضیه جلوتر بیاید [و بشود مدینه و تشکیل حکومت] یک جور دیگر می‌گوییم. یک جور بگیر ببند دیگری ما داریم.

۲-۲- شکوفا شدن فطرت، با تشکیل حکومت اسلامی

[۲۷] کما اینکه همین‌جوری که جلو می‌آید و حکومت دینی تشکیل می‌شود، قبل از تشکیل حکومت می‌گویند: «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»؛ هر کسی به مال خودش مسلط است، ولی بعد که حکومت تشکیل شد این جور نیست که هر کسی با اموالش هر کار خواست بکند! مثلاً بروید همه شیرخشک‌های بازار را بخرید و در خانه‌تان بگذارید و بگویید: «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»! نه! الان حکومت تشکیل شده و ما ضابطه‌های دیگری هم داریم که می‌شود دین. احتکار و زکات هم ضابطه دارد. قبلاً نمی‌آمدند از کسی زکات بگیرند. اگر در مکه حرف از زکات می‌زدند به معنی این بود که از جهت مالی به همدیگر برسید! اما در مدینه گفته‌اند: (توبه: ۱۰۳) حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...؛ برو بگیر از این‌ها! نه اینکه بیایند بدهند. دیگر زکات مثل مالیات است. چرا؟ چون حکومت است. این جور نیست که ما اگر در مکه یک جور زندگی کردیم، در مدینه هم همان جور زندگی کنیم! در مکه برپایه حکمت‌ها داشتیم

۵. این مال سوره مکی است ولی در سوره مدنی می‌گوید: (سجده: ۱۰) إِنْ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا؛ کسی که از روی ظلم این کار را بکند، پدرش را درمی‌آوریم. اینجا مکه است و فعلاً دست به مال یتیم نزن!

۶. قاعدة تسليط

زندگی می‌کردیم اما در مدینه هم آن عقبه‌ها و حکمت‌ها و آن دین باید باشد، ولی می‌آید تا لبه شریعت و منہاج و دستور و بگير و ببند و باز این‌ها هم دین است.

۳- وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...

۳-۱- فطری بودن معارف انقلاب‌های ابراهیمی

[۲۹] تأکید ما در این جلسات این بود که بحث‌های فطری را فراموش نکنید! حتی در آیاتی که داشتیم (بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...؛ عرض کردیم که واقعاً معارف انقلاب‌های ابراهیمی، معارف فطری است مگر اینکه طرف خودش را تسفیه و تحمیق کرده باشد؛ وگرنه ظلم نکردن، ظلم نپذیرفتن، جنگ فقر و غنا، جنگ مستکبر و مستضعف جزء معارف فطری انقلاب‌هاست. وقتی حکومت تشکیل می‌شود، یکسری قواعد فطری دیگری هم سوار می‌شود؛ به عبارتی فطرت ما دارد شکوفا می‌شود. تا حالا فکر نمی‌کردیم جنگ فقیر و غنی هم باشد در حالی که وقتی حکومت ابراهیمی تشکیل می‌دهی، یک عده می‌آیند با تو مبارزه کنند. مگر می‌گویند: بفرمایید حکومت تشکیل بدهید و هر کار دلتان می‌خواهد بکنید؟! آن آیه سوره مبارکه حدید نشان می‌دهد که قیام به قسط احتیاج به آهن و شمشیر ندارد: (حدید: ۲۵) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... ولی تا بیایی قیام به قسط بکنی، جنگ شروع می‌شود و... وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ...؛ دیگر ما اینجا آهن را نازل می‌کنیم.

۳-۲- روش ابراهیم (مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ)، رسیدن توحید تا لبه حاکمیت و اعلان برائت

[۳۰] تمام مفاهیم ظلم‌نپذیری و زیربار ظلم نرفتن و جنگ با مستکبر، با کسانی که با تو کار دارند و با تو دشمن هستند، همه جزء معارف فطری ماست. (بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...؛ قرآن در چند آیه ملت و روش حضرت ابراهیم علیه‌السلام را نشان داده است که به این‌ها هم می‌خورد. نه فقط به این که طرف موحد باشد، بلکه موحدی که توحیدش تا لبه‌های حاکمیت و اعلان برائت و بت‌شکنی رسیده؛ یعنی در عمق توحید قرار گرفته است. ما فکر می‌کنیم اگر طرف موحد است یعنی کسی که توحید افعالی را قبول دارد که همه این کارها کارهای خداست. نه! اینکه توحید نیست! توحید این است که ببینی در هر جا که بشکافی از قوانین حکومت‌داری تا خانواده تا ... پای خدا باز شده. اینکه وقتی ملت و روش ابراهیم علیه‌السلام را نشان می‌دهد، فقط این نیست که ایشان در عمق توحید قرار گرفته! نه! روش او این است که می‌جنگد، بت‌شکنی می‌کند. اعلان برائت می‌کند. و پیمان‌هایی که می‌گیرد؛

۳-۲-۱- روح حج؛ بیعت با امام برای اعلان برائت و تشکیل حکومت

در آیات گفتم که وقتی حضرت ابراهیم علیه‌السلام مکه را درست می‌کند، در آیات متعددی نشان می‌دهد که مکه اصلاً برای این نیست که یک عده بروند کیف‌الله‌بازی! (حج: ۲۷) وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوك...؛ برو داد بزن که مردم مکه بیایند پیش تو! بیایند با تو بیعت کنند. نه اینکه بروند با خانه بیعت کنند.

[۳۳] امام باقر علیه‌السلام داشتند نگاه می‌کردند که این‌ها دارند دور خانه خدا می‌چرخند، حضرت فرمودند «فعال کفحال جاهلیه»؛ این کاری شبیه کار جاهلیت است. مگر در جاهلیت چکار می‌کردند؟ همین جواری حج می‌رفتند و الان هم

که این‌ها دارند همان کار را می‌کنند. اصلاً حج را نگذاشته‌اند که یک عده فقط بروند دور خانه خدا بچرخند! حالا که چی مثلاً؟! بلکه گفته بودند (حج: ۳۷) **وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ...؛** تا بیایند پیش تو، نه اینکه بیایند پیش خانه! این‌ها آیات قرآن است. بیایند بیعت بکنند با تو. باز در آیات دارد: (ابراهیم: ۳۷) **رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْکَنْتُ مِنْ دَرِّیْتِیْ بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوٰی اِلَیْهِمْ...؛** که وقتی حضرت ابراهیم علیه‌السلام همسر و فرزند خودش را گذاشت این دعا را کرد که دل‌ها را نه به سمت خانه که به سمت این‌ها کن! ائمه علیهم‌السلام ذیل همین آیه می‌گویند: نگفته «تهوی الیه»؛ به سمت بیت. نگفته دل این‌ها را متمایل به بیت کن بلکه گفته «**تَهْوٰی اِلَیْهِمْ**» و ما (ائمه) همان دعای ابراهیم علیه‌السلام هستیم که باید بیایند به سمت خانه و با ما بیعت کنند که روی آن منطبق ابراهیمی برویم بچنگیم و کار را به دست بگیریم و این‌ها هم ملت ابراهیم حنیف هستند.

۳-۲-۱- تفاوت حج مقبول و حق صحیح در بیعت یا عدم بیعت با امام

[۳۵] (سؤال: این مسأله‌ای که شما گفتید با احکام در تناقض نیست؟ مثلاً حج را در صورت استطاعت باید رفت.) جواب: با احکام در تناقض نیست، با روح احکام در تناقض است. یکی از اشکالاتی که امروزه ما پیدا کردیم این است که احکام منهای روح به ما گفته شده و حتی از پشتوانه‌های معرفتی - اخلاقی‌اش هم خالی شده است. یکی دو مثال بزنم: آیا شما هبه و هدیه را می‌توانید پس بگیرید یا نه؟ هدیه را می‌شود پس گرفت در صورتی که هدیه تغییر نکرده باشد. مثلاً آردی که شما به کسی دادید و او نان درست کرده، دیگر نمی‌توانید پس بگیرید. ولی اگر آردی را به یک نفر هدیه دادید، اگر پس بگیرید جزء عقود جائزه است و می‌شود پس گرفت. پس هدیه را می‌شود پس گرفت ولی [روایت] داریم اگر کسی هدیه‌ی خودش را پس بگیرد مثل این است که استفرغ خودش را خورده! حالا شما پس می‌گیرید؟ یعنی با پشتوانه‌اش که گفته می‌شود آدم می‌گوید: درست است که گفته‌اند جایز است ولی همه‌اش همین بحث که نیست!

[۳۶] یا من الان همسر خودم را در برابر دو شاهد عادل به هیچ دلیلی طلاق می‌دهم، آیا این طلاق درست است یا نه؟ درست است و طلاق هم شرعی است، ولی این کار ظلم است. فقط به ما جلو پنجره احکام را معرفی کرده‌اند ولی پشتوانه‌های احکام را به ما معرفی نکرده‌اند. لذا ائمه علیهم‌السلام بین نماز صحیح و نماز مقبول تفاوت گذاشته‌اند. گفته‌اند اگر کسی در نماز حواسش به نماز نباشد اصلاً نمازش قبول نیست، ولی صحیح است.

[۳۷] حالا آیا شما می‌خواهی حج صحیح بروی یا حج مقبول؟ باید این را مشخص کنی. اگر می‌خواهی حج صحیح بروی در حالیکه گفته‌اند: «**تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ**»، اصلاً بی‌خیال امام شوی [این حج صحیح است]. دستور ندارد که آدم حج را برای خودش ابراهیمی تلقی کند! خب بالاخره حج رفته! ولی آیا این حج مقبول است؟ نه! این حج مقبول نیست. مثل نمازی که طرف خوانده و مقبول نیست، ولی صحیح است. صحیح فقهی؛ یعنی ادا و قضا ندارد. آیا موجب تقرب هم می‌شود؟ که «**الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ**»^۷. نه! برای همین داریم: (ماعون: ۴) **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ؛** (ماعون: ۵) **الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ؛** «وویل» در قرآن در رتبه‌ی کفر است؛ یعنی این که در صلاتش ساهون است، پایین می‌رود. برای همین داریم که اگر کسی نماز بخواند بدون اقبال قلب «**لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا**» پایین می‌رود. وسط هم نمی‌ایستد.

۷. نماز وسیله تقرب انسان پرهیزکار به خداوند است.

یعنی اگر این چیزهای پر انرژی را خوردی یا باید بدوید یا اگر ندوید کبدتان را خراب می‌کند! نمی‌توانی که این چیزهای پرانرژی را بخوری و بنشینی!

[۳۹] لذا خیلی از پشتوانه‌های احکام گفته نمی‌شود، ضمن اینکه در بحث‌های آخوندی داریم که برخی از این پشتوانه‌ها گاهی می‌تواند تغییری در ماهیت احکام ایجاد کند و امروزه به هر دلیلی، نمی‌کند! مثلاً ما داریم که زکات، فقر فقرا را پوشش می‌دهد و اگر پوشش نمی‌داد، خدا مقدارش را عوض کرده بود. یعنی زکات باید فقر فقرا را پوشش می‌داد. ولی الان به کشمش زکات تعلق می‌گیرد ولی به بوگاتی زکات تعلق نمی‌گیرد! این‌ها همان چیزهایی است که مقداری فیه تأمل که آیا این احکام به درستی استخراج شده است یا نه؟

[۴۱] ما فعلاً مکلفیم و باید اعتماد بکنیم. مثلاً شما می‌روید پیش متخصص و به او اعتماد می‌کنید، اما آیا او حتماً درست می‌گوید؟ شاید نه ولی شما چاره‌ای ندارید. بالاخره ام‌آر‌آی را جلوی چشم می‌گذارید و او هم با علمش یک چیزی می‌گوید. شما هم نمی‌توانید بگویید: این‌ها را داری بی‌خود می‌گویی! یا من دیگر نمی‌آیم! نه! هم مجبوری بروی و هم ممکن است اشتباه کند. در مسائل آخوندی هم همین است که هم آدم مجبور است اعتماد بکند و هم احتمال اشتباه می‌رود.

[۴۲] (سؤال) جواب: حج را که باید رفت (آل‌عمران: ۹۷)... **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا...** [روح حج] بیعت با امام است و اگر کسی از حج برگردد و انقلابی‌تر بشود و بگوید: "من دهن آمریکایی‌ها را سرویس می‌کنم! من تا اسرائیل را نترکانم آرام نمی‌نشینم! من تا آخر عمر همین کار را می‌خواهم بکنم." به این باید گفت: حاجی! حجت قبول! اما اگر رفت و آمد و یک آدم کیف الله باز شد، دیگر می‌رود حرم‌های ائمه و حال می‌کند و می‌رود توی روضه‌ها می‌چرخد، باید بگوییم: حاجی؟! ان شاء الله حجت قبول! تو با چه کسی رفتی بیعت کرده‌ای؟! با چه کسی پیمان بسته‌ای که چکار بکنی؟! آیا پیمان بستی که طاغوت را خراب بکنی؟ یا می‌خواهی طاغوت را آباد کنی؟ یا برای فرق ندارد طاغوت خراب بشود یا آباد بشود! امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «فعال کفعال جاهلیه»؛ در جاهلیت چکار می‌کردند؟ همین کار را می‌کردند دیگر! این‌که دیگر حکومت دینی نمی‌خواست که دوباره همین کارها را بکنید!

[۴۳] این‌ها همان نکاتی است که در دین در حالت بارور شدن و به ملت ابراهیم رسیدن و اینکه طرف رو آورد به سمت فطرتش [مهم است]. کما اینکه گفتیم: این جمله حضرت آقا خیلی مهم است: «معارف انقلاب یک معارف فطری است». یعنی اینکه کسی با آمریکا به عنوان یک مستکبر درگیر بشود، حرف فطری انقلابی است. این‌ها روی ملت ابراهیم سوار است. ما داریم در روش ابراهیمی می‌رویم و بیعت است با (ابراهیم: ۳۷)... تَهْوَى اِلَيْهِمْ...؛ و بیعت است با امام. این‌ها ماهیت کار حضرت ابراهیم علیه‌السلام است.

۲-۲-۳ - مؤمن انقلابی؛ نتیجه تربیت قرآنی

[۴۵] یکی از رموز است که کسانی که با قرآن کار می‌کنند انقلابی می‌شوند و کسانی که قرآن کار نمی‌کنند، انقلابی نمی‌شوند، یا اگر دین را از جای دیگری دارند درمی‌آورند و انقلابی نمی‌شوند به خاطر این جور معارف قرآن است. شما قرآن را ورق نمی‌زنید مگر در جنگ و جبهه و جهاد و منافقین و کافرین. اصلاً قرآن در این فاز است. اگر فاز دیگر بردارید، حتی اگر متکی به دسته‌ای از روایات باشد، اما این فاز، قرآنی در نمی‌آید. من می‌توانم دسته‌ای از روایات را برایتان بخوانم که یک دین دیگری را به شما معرفی کند. دینی که بگوید: "به کسی کار نداشته باشید!

حواست را بده به خودت و به خانواده‌ات! و به هیچ چیز دیگر هم کار نداشته باش!" و بعد از آنجا برگردند و بیایند روی قرآن. بعد چه چیزها را برجسته کنند؟ این که (تحریر: ۶) ...**قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا**...؛ حواست را بده به خودت و خانواده‌ات!

[۴۷] یعنی اگر من از قرآن برگردم به روایات خیلی فرق دارد که از روی روایات برگردم به قرآن! می‌توانم دسته‌ای از روایات را به دلایلی پیدا بکنم که شما را زمین بنشانند. این‌ها مؤمن مجاهد درست نمی‌کند؛ مؤمن نشسته درست می‌کند. مؤمن با هزینه درست نمی‌کند؛ مؤمن بی‌هزینه درست می‌کند. یعنی یک مؤمنی درست می‌کند اهل دعای کمیل و نماز شب و هزینه‌ای هم پرداخت نمی‌کند. ولی قرآن چنین چیزی درست نمی‌کند. کافی است آن را بخوانید تا ببینید چنین مؤمنی درست نمی‌کند. نماز شب و دعای کمیل او را هم از وسط جنگ و جبهه و جهادش درمی‌آورد. می‌گوید: چون تو اهل جبهه و جهاد هستی، پس باید اهل نماز شب و ... باشی! باید این بنزین‌ها را بزنی!

۳-۳- سَفِيهَ نَفْسِهَ

[۴۴] می‌خواهیم به این نکته اشاره کنیم که (بقره: ۱۳۰) ...**سَفِيهَ نَفْسِهَ**...؛ بحث بسیار مهمی است که چرا اینجوری گفته؟ می‌توانست بگوید: این آدم سفیه است.

۳-۳-۱- سَفِيهَ نَفْسِهَ؛ یعنی تلقین تحمیق

[۵۰] قبل از پرداختن به آن ادبیات باز باید گفت که این (بقره: ۱۳۰) ...**سَفِيهَ نَفْسِهَ**...؛ یعنی این خودش، خودش را دارد تحمیق می‌کند؛ یعنی خودش اگر همین‌جوری باشد، این‌ها را می‌فهمد، مگر اینکه خودش با خودش ور برود که نفهمد. یعنی اگر من جلوی چشم‌هایم را بگیرم، نمی‌بینم و گرنه اگر دستم روی چشمم نگذارم، علی‌القاعده می‌بینم. این مطلب را قرآن در ابعاد مثبت و منفی می‌گوید؛ مثلاً در مورد خوبی‌ها می‌گوید: (بقره: ۱۸۴) ...**فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ**...؛ خیر را تطوع کن، خودت را بزن به خیر بودن. به اینکه این خیر است خودت را راغب کن.^۸

۸. اثرات تلقین مثبت و منفی

[۵۱] یک چیزی در بحث نماز و عبادات داریم به نام «بهجت»؛ یعنی اگر شما سر کیف نماز بخوانی یا شل و ول، تأثیر نماز خیلی در شما متفاوت می‌شود. حتی در غذاهای مادی هم می‌گویند که اگر کسی در کنار سفره می‌نشیند و همین‌جوری غذا می‌خورد، جذب این غذا در بدن پایین می‌آید. یک موقع کنار غذا می‌نشیند و به به و چه می‌کند و غذا را با رغبت می‌خورد و هی دارد جو می‌دهد، این جذب غذا را بالا می‌برد. بهره‌مندی این آدم از غذا بالا می‌رود؛ لذا داریم «الأكل على الشبع» از سر سیری غذا نخورید! یک کاری کن گرسنه به خانه برسی! هله هوله نخور! در مورد مسائل جنسی هم همین‌طور است. خیلی‌ها اینقدر توی راه هله هوله می‌خورند، خانه می‌رسند دیگر اشتها ندارند. در مورد مسائل معنوی هم همین‌طور است، یکی می‌گوید: اذان شد، حالا برویم این دو رکعت - آش کشک خاله است - چکار کنیم باید برویم بخوانیم! با این وضع، جذب این غذا پایین می‌آید. تا اینکه کسی ۵ دقیقه دارد خودش را آماده می‌کند، یک چیزهایی را با خودش تکرار می‌کند، خلاصه آماده می‌رود روی تشک؛ یعنی وقتی می‌رود نماز را بخواند کاملاً در یک حالت آمادگی قرار گرفته برود نماز بخواند. این جذب نماز را بالا می‌برد. برعکس آن هم همین‌جور است.

[۵۴] در سوره مائده در آن داستان که قابیل هابیل را می‌کشد ببینید چه جوری می‌گوید؟ با اینکه خیلی راحت‌تر می‌توانست بگوید ولی آنقدر این را کش می‌دهد! می‌گوید: (مائده: ۳۰) **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ**... نفسش او را به طوع و رغبت کشانید که برو برادرت را بکش؛ چون کسی همین‌جوری که نمی‌رود برادرش را بکشد! چقدر باید روی مخ خودش کار کرده باشد که نفسش برایش طوع ایجاد کرده باشد. مگر کسی همین‌جوری می‌رود رشوه بگیرد؟ آنقدر مخش و نفسش این را برای او توجیه می‌کند تا می‌شود: (مائده: ۳۰) **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ**...؛

[۵۵] اینکه آدم یک چیزی را به خودش تلقین بکند، در جهت مثبت و منفی می‌شود. در این آیه هم که دارد: (بقره: ۱۲۰) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...؛ یعنی خودش باید خودش را تحمیق و تسفیه کرده باشد وگرنه نمی‌تواند از این راه دست بردارد.

۳-۳-۲ - کلمه «سفیه» در مقابل «رشید»

اولاً کلمه «سفیه» در قرآن در مقابل «رشید» است، یا «سَفَه» در مقابل «رُشِد»، ادبیات خاص قرآن است.

[۴۸] در سوره نساء آیه ۵ دارد: (نساء: ۵) وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا... به سفیه، امواتان را ندهید که این [اموال] را موجب قوام و قیام جامعه کرده است. ...وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا؛ از درآمد آن، بخورانید و بپوشانید و به این سفهاء قول پسندیده بگویید. (نساء: ۶) وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ... این‌ها را بیازمایید تا به زمان ازدواج برسند.^۹ ...فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ... وقتی دقیقاً فهمیدید این به رشد رسیده، اموالشان را به آن‌ها بدهید.

[۵۰] پس کلمه «سفه» در قرآن در مقابل کلمه «رشد» است. این «سفیه و رشید» در مورد مسائل مالی و دنیوی است. اما یک ادبیاتی قرآن در مورد «سفه و رشد» راه می‌اندازد که با ادبیات‌های دیگر که «عقل و جهل» و «درس خوانده و درس نخوانده» همراه می‌شود و یک مجموعه و پک کاملی است که کاملاً همدیگر را دارد تأیید می‌کند.

۳-۳-۳ - رشد یافتگی در آیات قرآن

[۵۶] حالا این «تسفیه» و «رشد» چیست؟ اینکه ما می‌خواهیم به سند رشد و توسعه برسیم، اصلاً رشد در قرآن یعنی چه؟ کما اینکه عقل و سواد و بی‌سوادی چیست؟ در بحث امّی بودن این را مفصل توضیح دادم. در قرآن «امّی» در مقابل «اهل کتاب» است. اهل کتاب که به معنای اهل مطالعه نیست. اهل کتاب در قرآن یعنی اهل وحی؛ کسی که وحی دارد. اگر کسی سوادش مدرک دکتری باشد و یک عالمه آی اس‌آی داشته باشد،^{۱۰} این آدم اگر همه این کارها را هم کرده باشد ولی دلباخته وحی نباشد، قرآن اسم این را می‌گذارد امّی و بی‌سواد! این مادرزادی بی‌سواد است. هنوز برای خودش وحی را دریافت نکرده. اهل کتاب نیست. نه اینکه آیا اهل مطالعه هست یا نیست!

۳-۳-۳-۱- اعلان برائت، علامت رشد ابراهیم علیه‌السلام

[۵۸] حالا بیایید سند رشدیافتگی را در چند آیه ببینیم. در سوره انبیاء از آیه ۵۱، بیان می‌شود که ابراهیم علیه‌السلام سفیه نیست و رشید است، علامت رشد ابراهیم علیه‌السلام چیست؟ اصلاً اگر کسی بخواد رشد داشته باشد، چه پارامترهایی را باید داشته باشد؟

(انبیاء: ۵۱) وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ؛ (انبیاء: ۵۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؛ (انبیاء: ۵۳) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ؛ (انبیاء: ۵۴) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ (انبیاء: ۵۵) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنْ

۹. یک گواهی رشد هم که به افراد می‌دهند به خاطر همین آیه است؛ یعنی وقتی ارثی به او رسید، اگر بچه باشد می‌گذارند بزرگ بشود و بعد امتحانی از او می‌گیرند که گواهی رشد به او بدهند تا اموالش را در اختیار خودش قرار بدهند. چندتا سؤال اقتصادی می‌کنند که مثلاً اگر برادرت گفت: پولت را به من بده! چه کار می‌کنی؟ اگر گفت می‌دهم و رسید یا چک می‌گیرم، درمی‌آورند که این به رشد رسیده است.

۱۰. که در ایران مرسوم است. بعضی‌ها قلق آی‌اس‌آی نوشتن دستشان آمده. چند روز دیگر در خیابان انقلاب اطلاعیه می‌زنند برای آی‌اس‌آی!

اللَّاعِبِينَ؛ (انبیاء: ۵۶) قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ (انبیاء: ۵۷) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ؛ (انبیاء: ۵۸) فَجَعَلَهُمْ جَذَآئِدًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ؛ (انبیاء: ۵۹) قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ؛ (انبیاء: ۶۰) قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ؛

(انبیاء: ۵۱) وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ... ما رشد ابراهیم را دادیم... وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ؛ حالا رشد یعنی چه؟ مثلاً قدس بلند شده؟ چی شده؟ [در ادامه می‌فرماید:] (انبیاء: ۵۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؛ موقعی که به پدر و قوم خودش گفت: این‌ها چیست که شما قبول دارید؟^{۱۱}

[۶۵] این ریشه در تفکر عقلانیت دینی دارد و این رشدیافتگی در قرآن این است که بگویی این چرت و پرت‌ها چیست که از خود بافته‌اید؟! و این‌ها جواب می‌دهند: (انبیاء: ۵۳) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ؛ به ابراهیم ^{علیه‌السلام} می‌گویند: تو داری روی مسلمات تشکیک می‌کنی! داری با مشهورات می‌جنگی! این‌ها علم است. رابطه خدا با عالم از طریق این تماثیل است. آباء ما همه همین را می‌گفتند. و ابراهیم در جواب می‌گوید: (انبیاء: ۵۴) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ شاید آباء شما غلط کردند این‌ها را گفتند! و آنقدر این‌ها باور نمی‌کنند که ابراهیم ^{علیه‌السلام} اینگونه می‌گویند که می‌گویند: (انبیاء: ۵۵) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ؛ راست می‌گویی یا ما را گرفتی؟! یعنی قضیه واقعی است یا داری با ما بازی می‌کنی؟ (انبیاء: ۵۶) قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ (انبیاء: ۵۷) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ؛ شما پایت را بیرون بگذار تا ببینی من با این علم و این بت‌هایتان چه می‌کنم؟! بعضی فکر می‌کنند ابراهیم ^{علیه‌السلام} قایمکی رفته بت‌ها را شکسته! بعد هم تبر را روی دوش بت بزرگ گذاشته. انگار که ترسیده بگوید من کردم! اصلاً انبیاء کار مخفی نمی‌کنند. بلکه می‌خواسته بگوید: بت‌های شما عرضه نگهداری خودشان را هم ندارند و این سند رشدیافتگی حضرت ابراهیم ^{علیه‌السلام} است که می‌

۱۱. [۶۰] قبلاً گفته‌ام که بت‌پرستی یک کار ضایعی نیست. بعضی فکر می‌کنند اولاً این بودایی‌ها و هندوها، بت‌پرست هستند و ما نیستیم! بعد هم این‌ها عجب آدم‌های دیوانه‌ای هستند که یک چیزی درست می‌کنند و بعد می‌گویند: "این من را درست کردم!" شما فکر نمی‌کنید که این‌ها اینقدر عقل و شعور دارند که فکر نکنند چیزی که خودشان درست کردند نمی‌تواند این‌ها را درست کند! یا این دارد به آن‌ها رزق می‌دهد؟ من با این بودایی‌ها و هندوها صحبت کرده‌ام. من دقیقاً همین که خدا در قرآن گزارش کرده، از آن‌ها پرسیده‌ام و دیده‌ام کاملاً گزارش قرآن مطابق با واقع است. این‌ها این بت‌ها را تماثیلی می‌دانند از یکسری موجودات بالایی که رابطه‌شان با خدا رابطه ولد و والد است؛ یعنی ضمن اینکه خدا را قبول دارند، رابطه این‌ها یک رابطه جدایی از خداست و اصلاً پدیده سکولاریسم مال همین است. «سیکیولار» به معنی جداسازی است. ریشه تمدن غرب در این جداسازی‌هاست. و در این گزاره‌های کانتی است.

[۶۱] اگر کسی می‌خواهد بداند غرب در دو دقیقه چیست؟ این است که غرب بر شالوده تفکر کانت بنا شده؛ ما یک **نومن** داریم و یک **فنومن**. نومن آن چیزی است که هست. فنومن آن چیزی است که شما می‌فهمید و آنچه که شما می‌فهمید به اینجا و اکنون مرتبط است. ما اصلاً به نومن‌ها کاری نداریم. کار ما با فنومن است. این کل شالوده تفکر غرب است! که امروزه در ما هم افتاده که ما با فنومن کار داریم و فنومن، نمود حقیقت است برای ما. ما با حقیقت سروکار نداریم. نمود حقیقت هم مرتبط است به اینجا و اکنون؛ یعنی زمان و مکان. بدون اینکه نومن را نفی بکنند، نومن را کنار می‌گذارند! وقتی شما نومن را کنار بگذارید؛ یعنی این جداسازی را انجام داده‌ای. این مبنای تفکر غرب و بحث سکولاریسم است.

[۶۲] اینکه در درس‌های دانشگاهی به خصوص علوم انسانی که می‌خوانند و از این طرف قرآن می‌خوانند، می‌بینند این دو تا عقلانیت است. چرا عقلانیت خدا ایمان به غیب دارد؟ غیب کجای این داستان‌هاست؟ یعنی گیر در همین نکته است که قرآن همان اول می‌گذارد وسط میز که (بقره: ۲) ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ (بقره: ۳) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...؛ **ایمان به غیب** حرف ریشه‌ای دین است و عدم ایمان به غیب و کار نداشتن به ایمان به غیب حرف ریشه‌ای تمدن غرب است. همه علوم را روی شالوده فکر کانتی بالا آورده؛ لذا می‌بینید فرمول‌های اقتصادی غرب و علوم اجتماعی دارد همین را می‌گوید ولی خدا یک چیز دیگر دارد می‌گوید. هر دو علم هستند و هر دو عقل هستند اما چرا با هم فرق دارد؟ چرا در دوره دافوس این را می‌گویند، ولی امیرالمؤمنین ^{علیه‌السلام} چیز دیگری می‌گوید؟ چه کسی غلط می‌گوید؟ چرا امام^۲ با جنگ آن برخورد را کرد، در مقابل آن‌ها که گفتند: "ما اصلاً نیروی هوایی نداریم، فقط هفده روز نیروی هوایی داریم، روی هیکل ما حساب نکنید!" امام^۲ گفتند: "باشد؛ بروید بجنگید!" آیا این کار امام^۲ غیر عاقلانه نیست؟ چرا امیرالمؤمنین ^{علیه‌السلام} می‌گوید: **إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِدْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَ لَا بِقَلَّةِ؛** امر این دین به قلت و کثرت نیست! برو بجنگ! به تعداد چه کار داری؟! ولی چرا علوم این را نمی‌گویند؟

گوید: برو کنار تا من این بت‌ها و این تمدنت را له کنم. بعد هم (انبیاء: ۵۸) **فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ**؛^{۱۲} به خاطر این قضیه تبر را گذاشت روی بت بزرگشان و گرنه زد همه را ریز ریز کرد. (انبیاء: ۵۹) **قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ**؛ گفتند چه کسی با آلهه ما این کار را کرد؟ (انبیاء: ۶۰) **قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ**؛ یک جوانی بود (معلوم می‌شود **فتوت** با این مفاهیم درگیر است) که حرف این بت‌ها را زیاد می‌زد و می‌گفت: من این‌ها را داغان می‌کنم که به او ابراهیم می‌گفتند.

۳-۳-۲- زینت یافتن ایمان و مکروه بودن کفر و فسوق و عصیان، علامت رشد یافتگی

[۶۸] بحث رشد را در قرآن ادامه خواهیم داد. در آیه ۷ سوره حجرات که آیه معروفی است دارد: بعد از آیه ۶ (که معروف است به آیه نبأ) می‌گوید: اگر خبری را فاسق داد، قبول نکن!^{۱۳} می‌فرماید:

(حجرات: ۶) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**؛ (حجرات: ۷) **وَأَعْلَمُوا أَنْ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ**؛

[۷۲] در آیه ۷ سوره حجرات دارد: (حجرات: ۷) **وَأَعْلَمُوا أَنْ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ**... بدانید که در میان شما رسول الله هست. شما رهبر دارید. چرا از پایین به رهبر جامعه فشار می‌آورد؟! ... **لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ**... اگر بخواهید رهبر را تابع خودتان بکنید خودتان به زحمت می‌افتید. و از آن طرف... **وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ**... خدا ایمان را برای شما محبوب و خوشایند کرده و در قلوب شما ایمان را زینت داده... **وَكَّرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ**... کفر و فسوق و عصیان را در قلب شما زشت کرده و اگر اینگونه شده باشد: **...أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ**؛ این‌ها به رشد رسیده‌اند. کسانی که ایمان در قلبشان محبوب شده و زینت پیدا کرده و بدشان می‌آید از کفر و فسوق و عصیان، این‌ها اهل رشد هستند.

صلوات!

۱۲ . پس [همه] بت‌ها را قطعه‌قطعه کرد و شکست مگر بت بزرگشان را که [برای درک ناتوانی بت‌ها] به آن مراجعه کنند.

۱۳ . (اگر ما همین آیه ۶ را قبول می‌کردیم بساط مجازی به یک صدم تقلیل پیدا می‌کرد؛ مثلاً وقتی بی بی سی خبر می‌دهد، فاسق است دیگر! همه را پخش نکن! خبر را قبول نکن! (حجرات: ۶) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ**...؛ تبیین کن؛ یعنی برو ته و توی ماجرا را دریاور! همین جوری قبول نکن! که مباد درباره یک نفری، گروهی، قومی حرفی از سر نادانی نسبت بدهی. برو چک کن! روبرو کنی! چند بار که روبرو کنی، دیگر آدم‌ها از این چیزها نمی‌گویند... **فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**؛ آن موقع به آن چیزی که انجام دادید نادم می‌شوید. بیکو راجع به نفری، گروهی چیزی می‌گویید [که درست نیست]. بعضی فکر می‌کنند راجع به ارگان هر چه می‌خواهند می‌توانند بگویند! بالاخره این‌ها که دفاعی ندارند از خودشان بکنند.

[۷۱] آدم که عصبانی می‌شود، گاهی مثل گرگ پاره می‌کند و گاهی مثل پزشک! گرگ فقط پاره می‌کند حتی اگر نخواهد بخورد؛ یعنی کاری ندارد که برای چه دارد پاره می‌کند؟ ولی پزشک سونوگرافی می‌کند و غده را پیدا می‌کند و دقیق همان مقدار می‌شکافد و می‌دوزد. بعضی وقتی به جان یک ارگانی می‌افتند پاره‌اش می‌کنند! مثل گرگ که می‌خواهد بدرد.